

موضوع: سوره حمد

عنوان: تفسیر سوره مبارکه حمد جلسه ۵

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

اوصاف خدا منزّه از حدود نقصی

در تفسیر آیه ۱ مبارکه ﴿بسم الله الرحمن الرحيم﴾ (۱) مطالبی به عرض رسید. درباره ۱ رحمت این نکته باید مورد توجه باشد که هر صفتی که به خدای سبحان نسبت می‌دهند منزّه از حدود نقصی است. یعنی اگر بعضی از صفات در انسانها یافت می‌شود، همراه با یک لوازمی است، درباره ۲ خدای سبحان کمال ثابت است بدون آن همراهان نقص. مثلاً انسان اگر رحیم است، رحمتش این است که در برابر یک امر رقت باری قلبش متأثر می‌شود، آنگاه شروع به کمک می‌کند. رحمت در انسان همراه با تأثیر قلبی و انفعال درونی است. آنچه که در انسان کمال است، همان رسیدگی به کار مردم است. اما آن تأثیر و انفعال، آن در اثر نقص انسان است. ممکن است یک موجودی کامل باشد و نیاز هر نیازمندی را هم برآورده کند و خود منفعل و متأثر نشود چون این انفعال ناشی از نقص است. گاهی ممکن است این انفعال که نقص است به حساب کمال تلقی بشود. بعضی وقتی یک انسان مستمندی را در هوای سرد می‌بینند قلبشان متأثر می‌شود و این انفعال ناشی از نقص است. گاهی ممکن است این انفعال که نقص است به حساب کمال تلقی بشود. بعضی وقتی یک انسان مستمندی را در هوای سرد می‌بینند قلبشان متأثر می‌شود و برای برطرف کردن این تأثیر قلبی به آن مستمند کمک می‌کنند، نه به عنوان یک احترام و وظیفه دینی بلکه به عنوان یک ترحم. این در عین حال که یک وصف نقصی است، این شخص او را کمال می‌داند. می‌گوید من دلم می‌سوزد. او باید طوری زندگی کند که مستمند به این صورت در نیاید. اکنون که به این صورت درآمد با

احترام باید انجام وظیفه کند نه با ترحم. اینکه در ما این کمک با تأثر و انفعال همراه است، این در اثر نقص ماست نه اینکه در حقیقت رحمت این معنا مأخوذ باشد که با انفعال و تأثر قلبی همراه باشد.

رحمت الهی منزله از هر انفعال

بنابراین خدای سبحان که رحیم است و رحمان است، نیاز هر نیازمندی را بر طرف می‌کند بدون انفعال قلبی و تأثر، چون آن نقص است. و دربارهٔ رحمان و رحیم این معلوم می‌شود که این انسان به یک کمال بالاتری رسیده است و معلوم می‌شود که در حقیقت رحمت، انفعال و تأثر درونی اخذ نشده است و اگر بر خدای سبحان رحمت اطلاق می‌شود نه یعنی آن کمال همراه با نقص بلکه خصوص آن کمال. یعنی آن فیضی که خدای سبحان به مستمند اعطا می‌کند همان رحمت است. لازمه‌اش این نیست که با انفعال و تأثر قلبی همراه باشد. قساوت چون همراه با کمال نیست، قساوت چون همراه با کمال نیست، نقص است. این تأثر و انفعال و سوزش دل در اثر آمیختگی با آن کمال، زمینهٔ آن کمال است. ترحم یک جهت وجودی دارد که خیر به غیر می‌رساند. و یک جهت نقصی دارد که انسان خودش متأثر می‌شود. اگر انسان کامل باشد در همهٔ موارد خیری که می‌رساند منطوقش این است *«انما نطعمکم لوجه الله»*(۲) این نقص ذاتی نیست. ترحم اگر ذاتی باشد که به قول شما یک عده قسی نخواهند بود. آنها که *«فطال علیهم الأمد فقصت قلوبهم»*(۳) معلوم می‌شود که ذاتی آنها ترحم نیست. ترحم ذاتی نیست. گاهی به این صورت قساوت درمی‌آید، گاهی به صورت کمال. گاهی انسان موظف است دلش بسوزد. گاهی موظف است که جلوی دلسوزی را بگیرد. دربارهٔ اجرای حدود الهی می‌فرماید که *«و لا تأخذکم بهما رأفة فی دین الله إن كنتم تؤمنون بالله و الیوم الآخر و لیشهد عذابهما طائفة من المؤمنین»*(۴) این دلسوزی را خدا نهی می‌کند. چون دین، دین عقل است نه دین دلسوزی. گاهی عقل دستور رحمت می‌دهد، گاهی فرمان قساوت می‌دهد. کمال در عقل است. چون کمال در عقل است عقل به انسان به دستور و راهنمایی خدای سبحان می‌گوید اگر دیدید محدودی را دارند حد جاری می‌کنند و دستش را قطع می‌کنند یا مثلاً تازیانه می‌زنند کما در این آیه یاد شده، اینجا جای رحم نیست. جای عاطفه نیست. این عاطفه‌ای بودن نقص است. پس عاطفی بودن

کمال نیست، عاقل بودن کمال است و هو المطلوب. *﴿فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لَنْتَ لَهُمْ﴾* (۵) دلسوزی غیر از رئوف بودن است. رأفت یک جهت کمال به همراه دارد، که آن تربیت و پرورش و دیگران را به خیر رساندن است. یک جهت نقص به همراه دارد که آن دلسوزی است و تأثر درونی است. فرشتگان و موجودات عالیّه و ذات اقدس اله رحمت دارند بدون دلسوزی. یعنی این رحمت کامله، در آنجاست. همراهش که نقص است در آنجا نیست.

تفاوت علم بشر و علم خدا

نظیر علم، علمی که در ماست سابقهٔ جهل دارد یعنی ما قبلاً جاهل بودیم، هم اکنون عالمیم. این علمی که در ماست هم از طرف گذشته سابقهٔ عدم داشت، جاهل بودیم بعد عالم شدیم، هم در آینده به نسیان محدود است که خیلی از چیزها را می‌فهمیم، بعد یادمان می‌رود. این علم که گذشته‌اش جهل بود و آینده‌اش نسیان، همراهان او ناقصند نه خود او. وقتی به خدای سبحان نسبت داده می‌شود خود آن کمال به خدا نسبت داده می‌شود نه همراهان نقص. در انسان هر کسی که عالم شد سابقهٔ جهل دارد. *﴿وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بَطُونِ أُمّهَاتِكُمْ لِاتَّعْلَمُونَ شَيْئاً﴾* (۶) علم هر کسی مسبوق به جهل است و احیاناً مبتلا به نسیان هم خواهد شد، همراهان این علم نقص است اما خود این علم که ظهور و حضور و شهود و کشف است کمال است و دربارهٔ خدای سبحان این همراهان نقص راه ندارد. اصل کمال راه دارد. در رحمت، چه رحمت رحمانیه چه رحمت رحیمیه، این چنین است؛ اصل جوهرهٔ کمال که در معنای رحمت است برای خدای سبحان ثابت است اما همراهانش که تأثر قلبی و سوزش و انفعال و مانند آن باشد، اینها نقص است و نقص در حریم خدای سبحان راه ندارد.

در حقیقت رحمت، دلسوزی اخذ نشده است

اگر در حقیقت رحمت دلسوزی اخذ شده باشد، اطلاق رحمت بر آنهایی که دلی ندارند تا بسوزد مجاز است. در حقیقت رحمت دلسوزی اخذ نشده است. علم نمی‌گوید که قبلاً حتماً کسی باید جاهل باشد بعد عالم بشود که اگر جاهل نبود و همواره عالم بود نمی‌گویند عالم. در حقیقت علم، جهل اخذ نشده. در حقیقت رحمت دلسوزی و عاطفه اخذ نشده. اگر کسی اصلاً قلبش مملو مهر خدا بود و سخن از *﴿انما نطعمکم لوجه الله﴾* (۷) بود نه تأثر

قلبی، این همین که بشنود یک کسی دم در می‌گوید من مسکینم، آن منظره را نمی‌بیند که قلبش متأثر بشود خود گرسنه می‌ماند و او را سیر می‌کند و حرفش این است: *«انما نطعمکم لوجه الله»*(۸) نه برای این که دلم سوخت می‌خواهم این سوزش دل، را برطرف کنم. سخن از سوزش دل این قلبی که با حب خدا متیم است اصلاً غیر را راه نمی‌دهد تا برای او دلسوزی کند. متیم یعنی پر. اگر این قلب به حب خدا متیم شد جا برای مسکین و یتیم و اسیر نیست تا انسان آنها را ببیند برای آنها دلسوزی کند. او فوق آن است که دلسوزی کند. او همه‌اش *«انما نطعمکم لوجه الله»*(۹) را دارد. فتحصل در جوهرهٔ معنای رحمت رحمانی یا رحیمی، در معنای رحمت دلسوزی و انعطاف و انفعال و مانند آن أخذ نشد تا اطلاقش بر فرشته‌ها و بر خدای سبحان و مانند آن مجاز باشد یا اشتراک لفظی. بحثهای دیگری که دربارهٔ رحمان و رحیم هست. چون در آیهٔ سوم همین سورهٔ مبارکهٔ فاتحه الکتاب باز این دو تا کلمه تکرار می‌شود، بقیهٔ بحث را اگر خدای سبحان توفیق داد آنجا عرض می‌کنم. بنابراین این کلمه و سایر بحثهایی که احیاناً دربارهٔ بسم الله هست، در سور دیگر هم که انشاء الله رسیدیم مطرح خواهد شد.

حمد، مدح و ثناء مرادف نیستند

«بسم الله الرحمن الرحيم»(۱۰) سورهٔ فاتحه الکتاب با هدف این سوره که عبادت و حمد است سازگار است. *«الحمد لله رب العالمين»*(۱۱) این دومین آیه است چون بسم الله اولین آیه بود و *«الحمد لله رب العالمين»*(۱۲) دومین آیه است. حمد از آن خدایی است که مدبر جهانیان است. حمد و مدح و ثنا و شکر گر چه نزدیک همنند ولی مرادف نیستند یک تفاوت رقیقی بین این مفاهیم هست. چه اینکه در فارسی احیاناً می‌گوییم سپاس و ستایش و مانند آن اینها یک فرقه‌های رقیقی با هم دارند که احیاناً به عنوان مرادف تلقی می‌شوند. ترادفی در کار نیست برای اینها.

حمد، ثناء بر جمیل و حمد در برابر نعمت، از آن خداست

حمد؛ آن ثناء بر جمیل است در برابر نعمتی که آن منعم حکیم عاقل انعام کرده است و آفرید. خواه نسبت به حامد خواه نسبت به دیگران. حمد اینطور نیست که در برابر نعمتی باشد که به حامد رسیده است ممکن است به حمد کننده نرسد اما کار خیری باشد که یک مبدئی نسبت به یک شخصی یا شئی انجام داده است بنابراین اگر حمد شکری است بر فعل جمیل، خواه آن فعل جمیل نسبت به انسان باشد خواه نسبت به دیگری ما می‌توانیم بگوییم خدا را نسبت به جمیع نعمتهایی که آفریده است شکر می‌کنیم. چه آن نعمی که به ما رسیده و می‌رسد چه نعمی که دربارهٔ دیگران بود. چه نعمی که در آینده ایجاد می‌کند، چه نعمتهایی که در گذشته ایجاد کرده است این حمد اختصاص ندارد به اینکه در برابر نعمتی باشد که به شاکر رسیده است. اگر درحقیقت حمد این اخذ نشد که نسبت به خصوص حامد باشد و هر کار خیری که از مبدأ فاعلی نشأت گرفته جای سپاس و ستایش است و قرآن کریم می‌گوید هر چه شیء است که شیء بر او اطلاق می‌شود، مخلوق خداست. و هر چه مخلوق خداست زیباست و اگر حمد در برابر کار زیبا و کار خوب است پس حمد ازلی و ابدی مال خداست. بیان ذلک این است که در یک کریمه‌ای خدای سبحان فرمود: «اللہ خالق کل شیء»*(۱۳) چه در سورهٔ رعد و چه در سور دیگر. در سوره رعد فرمود: خدای سبحان آفریدگار جمیع اشیاء است. «اللہ خالق» آیهٔ ۱۶ سوره رعد این است: «قل اللہ خالق کل شیء»*(۱۴) پس هر چه که مصداق شیء است مخلوق است. ممکن نیست چیزی شیء بر او اطلاق بشود و او مخلوق خدای سبحان نباشد. این یک اصل. حمد در برابر اصل کار نیست در برابر کار زیبا و کار جمیل است. اصل معنا را این آیهٔ سوره رعد تثبیت می‌کند که هر چه شیء است مخلوق خداست هیچ چیزی نیست که شیء بر او اطلاق بشود و مخلوق خدا نباشد در سورهٔ سجده آیه ۷ سوره سجده اینچنین فرمود: «الذی احسن کل شیء خلقه»*(۱۵) خدایی که هر چه آفرید حسن و جمیل و نیکو آفرید. پس «کل شیء فهو مخلوق لله سبحانه و تعالی» این یک مقدمه و «کل مخلوق فهو حسن» این دو مقدمه. «فکل شیء حسن.»

سؤال...

جواب: شر امر عدمی است مخلوق نیست. وقتی شما شر را تحلیل می‌کنید، می‌بیند که به عدم منتهی می‌شود .

پس «کل شیء فهو مخلوق لله سبحانه و تعالی» این یک مقدمه طبق آیه مبارکه سوره رعد و دیگر آیات. که
«الله خالق کل شیء»(۱۶) و هر چه مخلوق است جمیل و زیباست، طبق آیه هفت سوره سجده *«الذی أحسن
کل شیء خَلَقَهُ»*(۱۷)؛ یعنی هر چه آفرید، حسن و نیکو آفرید. این دو مقدمه. اگر همه کارهای خدا جمیل است
اینچنین نیست که کار خدا نسبت به خدا جمیل باشد، نسبت به دیگران نه. یا نسبت به بعضی اشیاء جمیل باشد
و نسبت به بعضی اشیاء دیگر جمیل نباشد بلکه کاری که خدا می‌پسندد و می‌کند، جمیل مطلق است لذا می‌گوییم
«و کل جمالک جمیل»(۱۸) چون اینچنین است و حمد هم در برابر جمیل است، پس هیچ کار خیری در جهان
هستی نیست مگر اینکه مال خداست و حمد هم در برابر کار خیر است پس *«الحمد لله»*. این لام می‌تواند لام
استغراق باشد. قهراً خدا می‌شود حمید محض، محمود صرف و حمد هر جا هست مال اوست. و اگر کسی حمد را
به غیر خدا نسبت داد بیراهه رفته است

منعم از آن جهت که مخلوق خداست، خیر خداست

و اگر سخن در آن حدیث شریف آن است «من لم یشکر المنعم من المخلوقین لم یشکر الله»(۱۹) مخلوق بما انه
مخلوق همان خیر خداست نه اینکه انسان باید شاکر زید و عمر باشد و مداحی زید و عمر را زیر پوشش اینکه «من
لم یشکر المنعم من المخلوقین لم یشکر الله»(۲۰) توجیه کند. بگوید خدا را شکر که از این راه به من انعام رساند
نه از زید بما انه زید شکر کند. پس *«الحمد لله»* جمیع محامد از آن خداست این طور نیست که در دعاها
سحر ماه مبارک رمضان که می‌گوییم «و کل جمالک جمیل»(۲۱) یعنی همه کارهای خوب تو خوب است خب
همه کارهای هر کسی همینطور است. هر کار خوبی که زید بکند خوب است هر کار خوبی که عمرو بکند خوب
است. نه خیلی از کارهاست که برای زید خوب است برای عمرو بد است. خیلی از کارهاست که برای عمرو خوب
است برای زید بد است. ولی کار خدا برای همه خوب است. اینطور نیست که چیزی برای خدا جمال باشد، نسبت
به جهان اینچنین نباشد. لذا به ما آموختند که در سحرهای ماه مبارک رمضان عرض کنیم هر چه که جمال توست
جمیل مطلق است «و کل جمالک جمیل»(۲۲) و هر چه کمال توست کمال مطلق است. «و کل کمالک

کامل» (۲۳) کمال تو کمال مطلق است نه کمال نسبی. بنابراین هر جا کمال است از آن توست هر جا جمال است از آن توست. حمد هم در برابر کمال و جمال است پس *«الحمد لله»*. هیچ کسی مالک حمد نخواهد بود. نه اینکه انسان این علل وسطیه را محترم بشمارد بگوید اینها هم مجاری فیض خدایند و سرآغاز سلسله، فیض خداست یعنی ما اگر این رشتهٔ خلق را ادامه بدهیم به سرآغاز که می‌رسیم آنجا سخن از خداست نه همین جا فیض خدا به ما می‌رسد.

اسناد پیروزی به خدای سبحان در جبههٔ حق

گاهی خدا از این وقایع پرده برمی‌دارد می‌گوید شمایی که در میدان جنگ پیروز شدید، کار شما نبود *«فلم تقتلوهم و لكن الله قتلهم»* (۲۴) نسبت به پیامبر یک احترامی می‌کند، می‌فرماید: *«و ما رمیت اذ رمیت و لكن الله رمی»* (۲۵) این حرمت و احترام را برای رزمنده‌ها هم قائل نیست. نمی‌گوید آنوقتی که شما کشتید شما نکشتید من کشتم، اصلاً صریحاً نفی می‌کند. دربارهٔ رسول خدا نفی و اثباتش آمیخته است. می‌فرماید: *«و ما رمیت اذ رمیت و لكن الله رمی»* (۲۶) ولی دربارهٔ دیگران چطور؟ دربارهٔ دیگران نمی‌فرماید شما نکشتید آنوقتی که کشتید بلکه خدا کشت. فرمود: شما نکشتید. خودتان را نبینید این در سورهٔ مبارکهٔ انفال بین این دو قسمت فرق گذاشته است. آیهٔ ۱۷ سورهٔ انفال ؛ *«فلم تقتلوهم»* (۲۷) شما نکشتید. *«و لكن الله قتلهم»* (۲۸). خدا دشمنانتان را کشت. کار، کار خداست. وقتی نوبت به پیامبر می‌رسد، می‌فرماید: *«و ما رمیت اذ رمیت و لكن الله رمی»* (۲۹) تو آن وقتی که رمی کردی تو نبودی خدا بود که رمی کرد. این فیض خدا و ظهور فعل خدا به دست تو تجلی کرد چون الان در اوصاف فعلیه خدای سبحان بحث است نه در صفت ذاتیه ذات اقدس اله. در این کریمه فرمود: (تو آن وقتی که این مشتش را انداختی، تو نبودی این لطف خدا بود). این تعارف را نسبت به رسولش می‌کند. ولو مجازاً می‌فرماید: *«و ما رمیت اذ رمیت و لكن الله رمی»* (۳۰) اما این را دیگر نسبت به رزمنده‌ها نمی‌کند. می‌فرماید: *«فلم تقتلوهم»* (۳۱) دیگر ندارد ؛ فلم تقتلوهم اذ قتلتموهم! آن وقتی که شما کشتید، شما نکشتید. می‌فرماید اصلاً کار، کار شما نیست. وقتی خوب تحلیل کنید چیزی برای

شما نمی‌ماند. اگر خوب تحلیل کنید، چیزی برای شما نمی‌ماند. این فیض خداست که دارد میدان جنگ را اداره می‌کند. لذا وقتی هم که کفار را شکست دادند، بر خودش حمل می‌کند. می‌فرماید ﴿فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ (۳۲) دیگر نمی‌گوید شما بارک الله پیروز شدید. برای دیگران سهمی قائل نیست. آنکه دل را آفرید، آنکه دل را متوجه جبهه می‌کند، آنکه توان را آفرید، آنکه ﴿انزلنا الحديد﴾ (۳۳) را به ما آموخت، و همه و همه کارها را کرد، جمیل مطلق کار اوست وقتی هم که جنگ پیروز شده می‌گوید الحمد لله رب العالمین. ﴿فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ (۳۴) این در سوره انعام است. آیه ۴۵ سوره انعام این یک آیه است. فرمود وقتی که ما ستمکاران را مترفین را ریشه کن کردیم ﴿فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ (۳۵) نه درود بر انسانی که این انسان دارد جبهه را اداره می‌کند. در آن آزاد سازی خرمشهر دیدید امام که می‌گوید من بالای آن دست را بوسه می‌زنم چه تعبیر حساب شده‌ای را ذکر کرد. دستی که دست خدا بالای اوست. یعنی دست خدا را دارم می‌بوسم نه دست سپاهی را. یک عارف هرگز دست غیر خدا را نمی‌بوسد! که دست خدا بالای اوست این تعلیق حکم بر وصف مشعر به علیت است. او می‌فهمد که چه می‌گوید. بازوی شما را که دست خدا بر بالای اوست، بوسه می‌زنم. این تعلیق حکم به وصف مشعر به علیت است. مثل اینکه گفتند این دانشمند را اکرام بکن. اکرم العالم یعنی اکرمه لعلمه. اگر گفتند اکرم زیداً انسان سؤال می‌کند لم ؟ اما اگر گفتند اکرم العالم، تعلیق حکم بر وصف مشعر به علیت است. خدا وقتی که ستمکار را از صحنه بیرون می‌کند، خودش را شکر می‌کند. می‌فرماید ﴿فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ (۳۶) چون در سوره نحل فرمود: ﴿وَمَا بَكُم مِّنْ نِّعْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ﴾ (۳۷)

رزمنده پیروزِ موحد هم می‌گوید: الحمد لله رب العالمین

اگر در سوره نحل فرمود: ﴿وَمَا بَكُم مِّنْ نِّعْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ﴾ (۳۸) آنگاه خود رزمنده هم وقتی فاتح شد، او خودش هم می‌گوید: الحمد لله رب العالمین. او بلد است چه جوری حق شناسی کند. دیگر نمی‌گوید درود بر خودم، می‌گوید: الحمد لله رب العالمین. یک سرباز موحد می‌گوید الحمد لله رب العالمین. ﴿وَمَا بَكُم مِّنْ نِّعْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ﴾

الله» (۳۹) اگر همه نعمت از ناحیه خداست، منعم را باید حمد کرد نه دیگری را. * «و ما بکم من نعمه فمن الله» (۴۰) آنگاه وقتی ستمکار را ریشه کن کرد، دابر و ریشه و اصل اینها را قطع کرد، می فرماید: * «فَقَطَّعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (۴۱) پاداش خدای سبحان هم رحمت است و توفیقی که انسان بتواند دین خدا را حفظ کند رحمت است. لذا انسان هم برای این نعمت دنیایی خدا را حمد می کند، هم برای آن پاداش اخروی * «لَهُ الْحَمْدُ فِي الْاُولٰی وَ الْآخِرَةِ» (۴۲) که آیه دیگر قرآن کریم است.

تعبیر اجر و جزاء برای تشویق نه بیانگر استحقاق

پاداش که می دهد، محمود است. توفیق حمایت دین هم که می دهد، محمود است. پاداش را اینکه می گوید من اجر می دهم برای تشویق است و گر نه اینکه می فرماید: به من بفروشید من از شما می خرم، انسان چه دارد که به او بفروشد؟ گاهی به ما می فرماید من برای تشویق شما می گویم به شما مزد می دهم. و الا تمام این چشم و گوشه تن هم مال من است. * «أَمِنْ يَمْلِكُ السَّمْعُ وَ الْبَصَارُ» (۴۳) تعبیر اجر برای تشویق است. تعبیر به اشتراء برای تشویق است. انسان چه دارد که به مالک سماوات بفروشد؟ اگر در سوره توبه فرمود: * «أَنْ اللَّهُ اشْتَرَى مِنْ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ» (۴۴) با ما دارد معامله می کند از ما دارد می خرد مگر نه آن است که * «و لِلَّهِ مَلِكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» (۴۵) پس ما مالک چه هستیم که به عنوان مثنی به او بدهیم ؟ و او فاقد چیست که به عنوان مثنی از ما دریافت کند؟ اگر تعبیر اجر است اگر تعبیر بیع است اگر تعبیر شراء است، همه و همه تشویق است مثل اینکه انسان به کودکش می گوید : شما این کار را بکن، اینقدر به تو مزد می دهم پاداش می دهم. او برای خود درس می خواند. نه اینکه نیازی از این طرف برای اولیاء باشد. کار را خدای سبحان به دست این شخص انجام داد. لذا فرمود * «قَاتِلُوهُمْ يَعْذِبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ» (۴۶) شما بجنگید، خدا آنها را با دست شما عذاب می کند و آن کسی که توفیق پیدا کرده که دین خدا را یاری کند او بیش از دیگران باید شاکر باشد. او بیش از دیگران باید حمد کند زیرا الان دست او شده مظهر فیض خدا. خدا با دست او دارد کافر را عذاب می کند

«قاتلوهم يعذبهم الله بأيديكم»*(۴۷) خدا با دست شما آنها را عذاب می‌کند. این توفیق نصیب انسان شده که

باید شاکر باشد و بگوید الحمد لله رب العالمین. این توضیحش برای بعد انشاء الله.

«الحمد لله رب العالمین»

پاورقی‌ها :

(1)سوره ُ فاتحه ُ الكتاب، آیه ُ ۱ .

(2)سوره ُ انسان، آیه ُ ۹ .

(3)سوره ُ حدید، آیه ُ ۱۶ .

(4)سوره ُ نور، آیه ُ ۲ .

(5)سوره ُ آل عمران، آیه ُ ۱۵۹ .

(6)سوره ُ نحل، آیه ُ ۷۸ .

(7)سوره ُ انسان، آیه ُ ۹ .

(8)سوره ُ انسان، آیه ُ ۹ .

(9)سوره ُ انسان، آیه ُ ۹ .

(10)سوره ُ فاتحه ُ الكتاب، آیه ُ ۱ .

(11)سوره ُ فاتحه ُ الكتاب، آیه ُ ۲ .

(12)سوره ُ فاتحه ُ الكتاب، آیه ُ ۲ .

(13)سورهٔ رعد، آیهٔ ۱۶.

(14)سورهٔ رعد، آیهٔ ۱۶.

(15)سورهٔ سجده، آیهٔ ۷.

(16)سورهٔ رعد، آیهٔ ۱۶.

(17)سورهٔ سجده، آیهٔ ۷.

(18)بحار، ج ۹۴، ص ۳۷۰؛ مفاتیح الجنان، دعای سحر.

(19)وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۳۱۴.

(20)وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۳۱۴.

(21)بحار، ج ۹۴، ص ۳۷۰؛ مفاتیح الجنان، دعای سحر.

(22)بحار، ج ۹۴، ص ۳۷۰؛ مفاتیح الجنان، دعای سحر.

(23)بحار، ج ۹۴، ص ۳۷۰؛ مفاتیح الجنان، دعای سحر.

بحار، ج ۹۴، ص ۳۷۰؛ مفاتیح الجنان، دعای سحر.

(24)سورهٔ انفال، آیهٔ ۱۷.

(25)سورهٔ انفال، آیهٔ ۱۷.

(26)سورهٔ انفال، آیهٔ ۱۷.

(27)سورهٔ انفال، آیهٔ ۱۷.

(28)سورهٔ انفال، آیهٔ ۱۷.

(29) سورةٓ انفال، آيهٓ ١٧.

(30) سورةٓ انفال، آيهٓ ١٧.

(31) سورةٓ انفال، آيهٓ ١٧.

(32) سورةٓ انعام، آيهٓ ٤٥.

(33) سورةٓ حديد، آيهٓ ٢٥.

(34) سورةٓ انعام، آيهٓ ٤٥.

(35) سورةٓ انعام، آيهٓ ٤٥.

(36) سورةٓ انعام، آيهٓ ٤٥.

(37) سورةٓ نحل، آيهٓ ٥٣.

(38) سورةٓ نحل، آيهٓ ٥٣.

(39) سورةٓ نحل، آيهٓ ٥٣.

(40) سورةٓ نحل، آيهٓ ٥٣.

(41) سورةٓ انعام، آيهٓ ٤٥.

(42) سورةٓ قصص، آيهٓ ٧٠.

(43) سورةٓ يونس، آيهٓ ٣١.

(44) سورةٓ توبه، آيهٓ ١١١.

(45) سورةٓ آل عمران، آيهٓ ١٨٩.

(46) سورة ٓ توبه، آيه ١٤ .

(47) سورة ٓ توبه، آيه ١٤ .